بسم الله الرحمن الرحیم

فصلنامه علمی-پژوهشی تحقیقات بنیادین علوم انسانی در چهارچوب رسالت‌های مجمع عالی علوم انسانی اسلامی و با حمایت مؤسسه گفتمان پیشرفت منتشر می‌شود.
سال ۱۱ / شماره ۳ / شماره پیاپی ۴۰ / پاییز ۱۴۰۴

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: عطاءالله رفیعی آتانی
سردبیر: احمدحسین شریفی
جانشین سردبیر: سید محمدتقی موحد ابطحی
مدیر اجرایی و بازبین نهایی: سید مهدی موسوی
ویراستار: حمیدرضا عرفانی‌فر
صفحه‌آرا و طراح جلد: اعظم یزدلی
اعضای هیئت تحریریه به ترتیب حروف الفبا: **سعید بهشتی** (استاد گروه فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی دانشگاه علامه طباطبایی. تهران. ایران.)، **سید محمدرضا تقوی** (استاد گروه روانشناسی بالینی دانشگاه شیراز. شیراز. ایران.)، **عطاءالله رفیعی آتانی** (استادیار گروه اقتصاد دانشگاه علم و صنعت ایران. تهران. ایران.)، **احمدحسین شریفی** (استاد گروه فلسفه مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره). قم. ایران.)، **نجف لک‌زایی** (استاد گروه علوم سیاسی دانشگاه باقرالعلوم(ع). قم. ایران.)، **سید حسین میرمعزی** (دانشیار گروه اقتصاد اسلامی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی. قم. ایران.)، **حسن آقانظری** (استاد گروه اقتصاد اسلامی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. قم. ایران.)
اعضای مشورتی هیئت تحریریه: **حسین بستان** (دانشیار گروه جامعه‌شناسی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. قم. ایران.)، **سید احسان رفیعی علوی** (دانشیار گروه فقه مضاف دانشگاه باقرالعلوم(ع). قم. ایران.)، **محمدجواد نوروزی** (استاد گروه علوم سیاسی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره))، **جاوید اقبال** (استاد دانشگاه اسلامی علیگر. هند.)، **طلال عتریسی** (استاد دانشگاه بیروت. لبنان.)

نشانی دفتر فصلنامه:
تهران: اتوبان ارتش (شرق به غرب)، بعد از متروی شهید محلاتی، پلاک ۷۹ (ساختمان کاسپین)، طبقه اول، واحد ۲، مؤسسه گفتمان پیشرفت
کد پستی: ۱۹۵۵۷۵۳۷۴۷
تلفن: ۰۲۱-۲۲۴۷۷۳۸۸
قیمت: ۴۰۰/۰۰۰ تومان
نشانی اینترنتی: frh.sccsr.ac.ir **پست الکترونیک:** frh@sccsr.ac.ir

ISSN: 2476-745X
E-ISSN: 2783-1418

فصلنامه تحقیقات بنیادین علوم انسانی به استناد ماده واحده مصوب مورخ ۱۳۸۷/۰۳/۲۱ شورای عالی انقلاب فرهنگی و براساس مصوبه ۵۸۵ مورخ ۱۳۸۷/۰۶/۲۴ شورای عالی حوزه های علمیه، در جلسه مورخ ۱۳۹۹/۰۳/۲۰ شورای اعطای مجوزها و امتیازهای علمی حوزه از شماره ۱۵ به بعد حائز رتبه علمی-پژوهشی شد. رتبه علمی-پژوهشی این فصلنامه با درجه «ب» در تاریخ ۱۴۰۳/۰۵/۱۳ تمدید شده است.

- مقالات و مطالب منتشرشده در فصلنامه تحقیقات بنیادین علوم انسانی، لزوماً بیان دیدگاه‌های فصلنامه نیست.
- فصلنامه تحقیقات بنیادین علوم انسانی در تلخیص و ویرایش مقالات آزاد است.
- نقل مطالب و تصاویر با ذکر مأخذ بلامانع است.

فصلنامه علمی - پژوهشی

تحقیقات بنیادین علوم انسانی

بین رشته‌ای

| سال ۱۱ | شماره ۳ | شماره پیاپی ۴۰ | پاییز ۱۴۰۴ |

فهرست مطالب

۱۱ نسبتِ مفروضات متافیزیکی و نظریات علمی در مرحله شکل‌گیری نظریه
امیر حاجی‌زاده

۴۷ الگوی هنجاری مشروعیت تداخل میدان‌ها در نظام حکمرانی علوی: اصول، مؤلفه‌ها و کارکردها (با تأکید بر نظریه میدان پییر بوردیو)
محمدحسین نژادی، حجت لطفی قراملکی

۸۱ ظرفیت‌ها و محدودیت‌های مدل انسان اقتصادی متعارف و چشم‌انداز بازسازی آن در چهارچوب یک فرانظریه
عطاءالله رفیعی آتانی

۱۱۹ گفتمان علوم انسانی و بازساخت خانواده مدرن
مریم مؤمنی، سیدسعید زاهد زاهدانی

۱۵۳ مدل فرایندی تنظیم شناخت براساس منابع اسلامی
محسن اکبری، رحیم ناروئی نصرتی

۱۹۱ بازخوانی مفهوم تربیت اسلامی در پرتو تمایز فرایند و فراورده: نقدی بر تعاریف رایج در گفتمان تربیتی ایران
علی قاسمی، حیدر همتی

Capacities and Limitations of the Conventional Homo Economicus Model and Prospects for Its Reconstruction within a Metatheoretical Framework

Ataollah Rafieiatani *
Assistant Professor in Iran University of Science and Technology, Tehran, Iran
rafieiatani@iust.ac.ir

Abstract
The model of *Homo Economicus* has constituted a central subject of mainstream economics for more than two centuries. By emphasizing individualism, instrumental rationality, and self-interest, it has provided a coherent foundation for formalization, mathematical modeling, and the prediction of economic behavior. Nevertheless, reducing the human being to a self-reliant, calculating, and self-interested agent has excluded important dimensions of actual human behavior, as well as the individual's relations with society, nature, and values, from the scope of economic analysis. Accordingly, heterodox approaches—including behavioral economics, institutional economics, ecological economics, and humanistic economics—have each sought to address particular shortcomings of the conventional model. Yet these approaches have generally offered partial revisions focused on specific dimensions of economic behavior and have paid less attention to an integrated reconstruction of the anthropological foundations of economics.Using a metatheoretical approach and a critical-comparative method, this article examines both the capacities and limitations of the conventional model of economic man, together with the major revisions proposed by competing theories. The purpose of this approach is not to reject the existing theoretical tradition altogether, but rather to identify the domain of validity of each theory and to reposition it within a broader framework encompassing ontological, epistemological, and methodological foundations. The main finding of the study is that existing theories each capture particular aspects of the multidimensional reality of the human being; however, the development of a more comprehensive model requires a metatheory capable of integrating individuality, rationality, interests, social relations, the natural environment, and the normative and teleological dimensions of human action within a coherent framework. On this basis, drawing on Islamic sources of knowledge may provide the conceptual capacity required for such a reconstruction—one in which the economic agent is understood as a responsible actor in relation to the self, society, nature, and God, and as possessing a more realistic understanding of both the self and the world that shapes economic action. Such a reconstruction may provide the theoretical basis for the development of a more realistic, ethical, and comprehensive economics.
Keywords: Homo Economicus; capacities and limitations of Homo Economicus; heterodox economics; metatheory; Islamic economics.

https://orcid.org/0000-0002-9269-1966

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۵/۳۰ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۰۱

ظرفیت‌ها و محدودیت‌های مدل انسان اقتصادی متعارف و چشم‌انداز بازسازی آن در چهارچوب یک فرانظریه

عطاءالله رفیعی آتانی

استادیار دانشکده مدیریت، اقتصاد و مهندسی پیشرفت دانشگاه علم و صنعت ایران، تهران، ایران

rafieiatani@iust.ac.ir

چکیده

مدل «انسان اقتصادی»[1] طی بیش از دو قرن، یکی از مبانی اصلی نظریه‌پردازی در اقتصاد متعارف بوده و با تأکیدبر فردگرایی، عقلانیت ابزاری و منفعت‌طلبی، امکان صورت‌بندی منسجم، مدل‌سازی صوری و پیش‌بینی رفتار اقتصادی را فراهم ساخته است. بااین‌حال، فروکاستن انسان به کنشگری خوداتکا، محاسبه‌گر و منفعت‌جو، بخشی از ابعاد واقعی رفتار انسانی و مناسبات او با جامعه، طبیعت و ارزش‌ها را از قلمرو تحلیل اقتصادی خارج کرده است. ازهمین‌رو، رویکردهای هترودوکس، ازجمله اقتصاد رفتاری، نهادگرایی، اقتصاد اکولوژیکی و اقتصاد انسانی، هریک کوشیده‌اند بخشی از این محدودیت‌ها را جبران کنند؛ اما این رویکردها عمدتاً اصلاحاتی جزئی و ناظر به ابعادی خاص از انسان اقتصادی ارائه کرده‌اند و کمتر به بازسازی یکپارچه مبانی انسان‌شناختی اقتصاد پرداخته‌اند. مقاله حاضر با رویکردی فرانظریه‌ای و با استفاده از تحلیل انتقادی و مقایسه‌ای، ظرفیت‌ها و محدودیت‌های مدل انسان اقتصادی متعارف و مهم‌ترین اصلاحات پیشنهادی در نظریه‌های رقیب را بررسی می‌کند. در این رویکرد، هدف نفی کامل سنت نظری موجود نیست، بلکه شناسایی سطح اعتبار هر نظریه و بازجایابی آن در چهارچوبی گسترده‌تر از مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی است. یافته اصلی پژوهش نشان می‌دهد که نظریه‌های موجود هریک بخشی از واقعیت چندبعدی انسان را توضیح می‌دهند، اما برای دستیابی به مدلی جامع‌تر، نیاز به فرانظریه‌ای وجود دارد که فردیت، عقلانیت، منافع، روابط اجتماعی، محیط طبیعی و ابعاد ارزشی و غایی کنش انسانی را در یک چهارچوب منسجم تلفیق کند. براین‌اساس، بهره‌گیری از منابع معرفتی اسلامی می‌تواند ظرفیت لازم برای بازسازی چنین

1. Homo Economicus.

الگویی را فراهم آورد؛ الگویی که در آن انسان اقتصادی، کنشگری مسئول در برابر خود، جامعه، طبیعت و خداوند است و از تصویری واقع‌گرایانه‌تر از خود و جهان مؤثر بر کنش اقتصادی برخوردار است. چنین بازسازی‌ای می‌تواند زمینه نظری لازم برای توسعه اقتصادی واقع‌گراتر، اخلاقی‌تر و جامع‌تر را فراهم سازد.
واژگان کلیدی: انسان اقتصادی، ظرفیت‌ها و محدودیت‌های انسان اقتصادی، مکاتب هترودوکس، فرانظریه، اقتصاد اسلامی.

۱. مقدمه

مدل «انسان اقتصادی» از اساسی‌ترین و تأثیرگذارترین مفاهیم در اندیشه اقتصادی مدرن و مهم‌تر از آن موضوع محوری دانش اقتصاد به‌شمار می‌رود (رفیعی آتانی، ۱۳۹۴)؛ مدلی که در طی بیش از دو قرن، به‌عنوان مبنای رفتاری نظریه‌های اقتصادی و به‌مثابه الگویی تحلیلی برای فهم تصمیم‌گیری‌های انسان در عرصه‌های گوناگون عمل کرده است (رفیعی آتانی، ۱۴۰۳ الف). این مدل، با فروکاستن کنش انسانی به عقلانیتی منفعت‌طلب و فردگرا، امکان ساخت نظریه‌های منسجم، قابل آزمون و کمّی‌شده را برای علم اقتصاد فراهم کرد و آن را بدل به دانشی نزدیک به دانش‌های فیزیک و مهندسی ساخت. در پرتو این ساده‌سازی، علم اقتصاد توانست با موفقیت، حوزه‌هایی چون بازار، مصرف، تولید، و سیاست‌گذاری را مدل‌سازی و پیش‌بینی کند. بااین‌حال، گسترش این مدل به سایر حوزه‌های زندگی انسانی -از خانواده و آموزش تا حقوق و اخلاق- به‌تدریج پیامدهایی بحران‌آفرین به‌همراه داشت. صورت‌بندی انسان به‌مثابه موجودی صرفاً عقلایی و منفعت‌طلب، بسیاری از ابعاد وجودی او را نادیده گرفت و نسبت‌های بنیادین انسان با خدا، طبیعت، دیگری و خویشتن را دچار فروکاهش هستی‌شناختی کرد. نتیجه آن، ظهور بحران‌هایی چندساحتی در معنا، طبیعت، جامعه، روان، عدالت و خانواده بود که امروز در سطح جهانی ابعاد پیچیده‌تری به خود گرفته‌اند.

در این مقاله، تلاش می‌شود تا با رویکردی تحلیلی-انتقادی و فرانظریه‌ای، سه پرسش بنیادین درباره مدل انسان اقتصادی بررسی شود: نخست، چه ظرفیت‌های نظری، تحلیلی و کاربردی‌ای در این مدل وجود دارد که به توسعه علم اقتصاد یاری رسانده است؟ دوم، چه محدودیت‌ها و کاستی‌هایی در سطح انسان‌شناختی، معرفتی و تمدنی در آن نهفته است که منجر به بروز بحران‌های ساختاری شده‌اند؟ و سوم، چه امکان‌هایی برای بازتعریف، اصلاح یا عبور از این مدل وجود دارد و چشم‌انداز آینده آن در اقتصاد و علوم انسانی چیست؟

پاسخ به این پرسش‌ها نیازمند نگاهی دوسویه به انسان اقتصادی است: نگاهی که نه در دام تمجید یک‌سویه بیفتد و نه در دام طرد کامل؛ بلکه بکوشد این مدل را هم‌زمان به‌مثابه یک ابزار روش‌شناختی قدرتمند و یک صورت‌بندی محدودکننده از انسان تحلیل کند؛ تا بتوان هم از توان تحلیلی آن بهره گرفت، و هم با نقد هستی‌شناختی آن، راه را برای صورت‌بندی‌های انسانی‌تر و چندبُعدی‌تر در علم اقتصاد و فلسفه علوم اجتماعی هموار ساخت.

۲. ظرفیت‌های مدل انسان اقتصادی

مدل «انسان اقتصادی» با صرف‌نظر از نقدهای گسترده‌ای که به آن وارد شده، واجد ظرفیت‌هایی اساسی است که نه‌تنها بنیان‌های نظری علم اقتصاد مدرن را شکل داده، بلکه امکان تحلیل منسجم، پیش‌بینی‌پذیر و سیاست‌پذیر از رفتار انسانی و حتی زمینه اصلاح واقع‌بینانهٔ خودش را به وسیلهٔ رقبایش فراهم کرده است. این مدل، با فرض عقلانیت ابزاری، خودبنیادی رفتاری و منفعت‌طلبی فردی، ابزاری انتزاعی اما قدرتمند به شرح ذیل برای ساده‌سازی کنش انسانی و استخراج قوانین عمومی از رفتارهای متنوع و پیچیده بوده است:

۲-۱. ظرفیت‌های روش‌شناختی

نخستین ظرفیت انسان اقتصادی در تبدیل اقتصاد از شاخه‌ای از فلسفه اخلاق به دانشی

مستقل، صوری و قانون‌مند آشکار شد. این مدل با ساده‌سازی واقعیت رفتاری انسان، امکان ریاضی‌سازی نظریه‌های اقتصادی را فراهم کرد؛ به‌گونه‌ای که اقتصاد بتواند همچون علوم طبیعی، با ابزارهایی نظیر مدل‌های تعادل، توابع مطلوبیت و تحلیل بهینه‌سازی، نظریه‌پردازی کند. افزون‌براین، انسان اقتصادی چهارچوبی فراهم ساخت که در آن می‌توان فرضیه‌های رفتاری را به‌صورت کمّی و آزمون‌پذیر فرمول‌بندی کرد. اقتصادسنجی، تحلیل سیاست عمومی و شبیه‌سازی‌های رفتاری بر همین مبنا شکل گرفتند. این مدل در عمل به یک «ابزار روش‌شناختی» بدل شد که امکان تفکیک متغیرهای مؤثر، ساختن مدل‌های تجربی، و مقایسه موقعیت‌ها را فراهم می‌آورد (رفیعی آتانی، ۱۴۰۳).

۲-۱-۱. صورت‌بندی همهٔ هویت اقتصاد

مدل انسان اقتصادی بر این فرض استوار است که کنشگر عقلانی، با درنظرگرفتن محدودیت منابع (کم‌یابی)، تصمیماتی اتخاذ می‌کند که بیشینه‌کننده مطلوبیت او باشد. این تحلیل، هسته اصلی دانش اقتصاد را می‌سازد (رفیعی آتانی،۱۴۰۲). اقتصاددانانی چون رابینز این تعریف را بنیان اقتصاد دانسته‌اند که اقتصاد علمی است که رفتار انسان را به‌عنوان رابطه‌ای میان اهداف و منابع محدودِ با استفاده‌های بدیل مطالعه می‌کند (Robbins, 1932, p. 15). بنابراین در قلب اقتصاد نئوکلاسیک، مدل انسان اقتصادی قرار دارد. تحلیل کنشگر عقلانی، تفسیر بازار به‌مثابه بستر تعامل و مکانیزم تعادل، و تحلیل‌های مبتنی‌بر منفعت، همگی به‌واسطه این مدل، یکپارچه شده‌اند. به اعتقاد دبرو، اقتصاد به‌مثابه یک علم دقیق، تنها با فروض عقلانیت و تعادل قابل ساخت است (Debreu, 1959). ازهمین‌منظر یکی از ظرفیت‌های کلیدی انسان اقتصادی، نقش آن در انسجام‌بخشی به نظریه‌های پراکنده اقتصادی است. نظریه‌های قیمت و تقاضا (مارشال)، تعادل بازار (والراس)، نظریه سرمایه و نظریه مصرف‌کننده و تولیدکننده، همگی بر فرض عقلانیت و ترجیحات ثابت استوارند (Varian, 1992).

۲-۱-۲. ساده‌سازی رفتاری برای امکان‌پذیرساختن نظریه‌پردازی و مدل‌سازی علمی

مدل انسان اقتصادی مبتنی‌بر فروضی ساده‌شده از رفتار انسان ازجمله عقلانیت کامل، اطلاعات کامل، و ترجیحات پایدار است. این ساده‌سازی نه به‌عنوان بازنمایی کامل واقعیت، بلکه برای فراهم‌سازی امکان نظریه‌پردازی علمی صورت می‌گیرد. به گفته میلتون فریدمن، درستی فروض مهم نیست، بلکه توان پیش‌بینی نظریه است که اهمیت دارد (Friedman,1953). فریدمن ساده‌سازی را ضرورتی روش‌شناختی برای تبدیل علوم اجتماعی به علوم صوری می‌دانست. چنانکه «تیپ ایدئال» در روش‌شناسی ماکس وبر، یک ساخت مفهومی خالص و انتزاعی برای فهم و مقایسه واقعیت اجتماعی است، نه توصیف دقیق واقعیت موجود و نه الگویی اخلاقی از وضعیت مطلوب. وبر (۱۹۰۴) در مقاله «عینیت در علوم اجتماعی و سیاست اجتماعی» توضیح می‌دهد که پژوهشگر با برجسته‌کردن یک‌جانبه برخی ویژگی‌های معنادار یک پدیده و ترکیب منطقی آن‌ها، الگویی مفهومی می‌سازد که ممکن است در واقعیت خارجی مصداق کامل نداشته باشد؛ سپس موارد واقعی با این الگو مقایسه می‌شوند تا میزان نزدیکی یا فاصله آن‌ها و علل این تفاوت‌ها روشن شود. ازاین‌منظر، مفاهیمی مانند «کنش کاملاً عقلانی»، «بوروکراسی خالص» یا حتی «انسان اقتصادی» را می‌توان تیپ‌های ایدئالی دانست که کارکردشان فراهم‌کردن معیار تحلیلی برای تبیین واقعیت پیچیده است، نه ادعای اینکه انسان‌ها یا جوامع در عالم واقع دقیقاً مطابق آن‌ها رفتار می‌کنند.

به‌علاوه در این مدل، رفتار انسانی به کنش‌هایی با هدف بیشینه‌سازی مطلوبیت فردی تقلیل می‌یابد. چنین تقلیلی امکان استفاده از ابزارهای ریاضی را برای مدل‌سازی کنش انسانی فراهم می‌کند. کنت آرو، در آثارش بر نظریه انتخاب اجتماعی، بارها تأکید کرده است که برای تحلیل علمی، باید ترجیحات انسانی را به‌صورت توابع ریاضی مدل‌سازی

کـرد (Arrow, 1951, pp. 1-5). ایـن مدل‌سـازی درعـین کارآمـدی، از نظـر بسـیاری از منتقـدان، تنـوع انگیزه‌هـا و شـرایط واقعـی را نادیـده می‌گیـرد. بنـابراین یکـی از مهم‌تـرین دستاوردهای انسان اقتصادی، فراهم‌سازی امکان ریاضی‌سازی نظریـه‌های اقتصـادی بـوده است. فروض ساده‌شده این مدل، نظیر عقلانیت ابزاری و مطلوبیت‌گرایی، اقتصـاد را قـادر ساختند به الگوسازی صوری بپردازد. دبورا ردمن برآن اسـت کـه ریاضی‌سـازی اقتصـاد بـا فروض تقلیل‌گرایانه و ساده‌ساز –حتی مکانیـک‌وارگی نظیـر سـاعت‌گونگی دربـاره انسـان– عملاً ممکن شد (Redman, 1997, pp. 131-136).

۲-۱-۳. مبنای توسعه مدل‌های صوری در نظریات اقتصادی

مدل انسان اقتصادی زیربنای اصلی توسعه در نظریه‌هایی چون نظریه تعادل عمومی و نظریه بازی‌ها و حتی نظریات اقتصاد کلان و اقتصادهای بخشی نظیر اقتصاد صنعتی و کشاورزی، اقتصاد بین‌الملل و حتی در حوزه‌های اجتماعی، سیاسی، مذهبی و حقوقی بوده است. ایـن نظریه‌ها همگی مبتنی بر کنش عقلانی فردی هستند که به‌دنبال بهینه‌سازی است.

۲-۱-۴. امکان آزمون‌پذیری فرضیات علمی

ساده‌سـازی رفتـار انسـان در قالـب انسـان اقتصـادی، امکـان آزمون‌پـذیری فرضـیات را در محیط‌های تجربی و شبه‌تجربی فراهم ساخت. این ویژگی ازنظر فیلسوفان علم همچون کـارل پوپر، از ویژگی‌های بنیادین علم تجربی است (Popper, 1959). اقتصاددانان ماننـد فریـدمن، نیز بر قابلیت آزمون تجربی مدل‌ها (نه‌ضرورتاً صـحت فـروض) تأکیـد کرده‌انـد. فرضـیه‌های قابل‌آزمون در مدل انسان اقتصادی، راه را برای اقتصادسنجی هموار کردند. ساخت مـدل‌های رگرسیونی برمبنای نظریات اقتصادی ممکن شد (Morgan,1990, p. 215).

۲-۱-۵. ایجاد زبان تحلیلی مشترک در علوم اجتماعی

مفاهیمی چون انتخاب عقلانی، هزینه فرصت، مطلوبیت و تعادل که از مدل انسان اقتصـادی

برآمده‌اند، به‌مرور زمان به زبانی مشترک میان علوم اجتماعی بدل شدند. نظریه انتخاب عقلانی در علوم سیاسی (دانز، بوکانون)، جامعه‌شناسی تحلیلی (کلمن)، و حتی فلسفه (الستر) مبتنی بر همان دستگاه تحلیلی انسان اقتصادی است (Elster, 1986). گویی این مدل به نقطه تلاقیِ اقتصاد، سیاست، جامعه‌شناسی تحلیلی و حتی حقوق بدل گشته است.

این مدل به‌عنوان چهارچوبی فرارشته‌ای، در بطن نظریه‌های مختلف نقش داشته است. برای‌مثال، جیمز کلمن در کتاب بنیادهای نظریه اجتماعی (1990) تلاش کرد که جامعه‌شناسی را با الگوی انتخاب عقلانی توضیح دهد. این تلاش‌ها نشان‌دهنده قدرت تحلیلی و تأثیرگذار مدل انسان اقتصادی در تلاقی رشته‌های گوناگون علوم انسانی است. بنابراین مدل انسان اقتصادی، به‌رغم سادگی‌اش، امکان تحلیل دقیق پدیده‌هایی را فراهم کرد که در گذشته بیشتر در قالب توصیف‌های اخلاقی یا نهادی ارائه می‌شدند. با فرض عقلانیت منفعت‌طلبانه، می‌توانستیم ترجیحات، هزینه‌ها، منابع، و پیامدهای انتخاب را در قالب الگوهایی قابل پیش‌بینی بازسازی کنیم. این مدل پایه‌گذار نظریه‌های متنوعی چون انتخاب مصرف‌کننده، رفتار تولیدکننده، نظریه بازی‌ها، نظریه تعادل عمومی، نظریه بازارهای رقابتی، و تحلیل تصمیم‌گیری در شرایط عدم‌قطعیت شد. همچنین، قابلیت تعمیم این مدل باعث شد تا نظریه اقتصادی از مرز بازار عبور کند و حوزه‌هایی چون آموزش، خانواده، سیاست، دین و حتی روابط عاطفی را تحت پوشش قرار دهد.

۲-۲. ظرفیت‌های کاربردی و سیاست‌گذارانه

از منظر سیاست‌گذاری، مدل انسان اقتصادی امکان طراحی ابزارهایی چون مالیات، یارانه، قیمت‌گذاری بهینه، تنظیم بازار، و سازوکارهای انگیزشی را فراهم کرده است. این مدل فرض می‌گیرد که افراد به تغییرات در هزینه‌ها و پاداش‌ها واکنش عقلانی نشان می‌دهند، بنابراین سیاست‌گذار می‌تواند ازطریق متغیرهای مذکور، رفتارهای فردی را هدایت کند. در حوزه‌هایی

مانند خانواده، محیط زیست، سلامت، آموزش و امنیت اجتماعی نیز، مدل انسان اقتصادی مبنای طراحی سیاست‌هایی بوده است که هدف آن‌ها بهینه‌سازی رفتار فردی درجهت منافع جمعی است. مکانیسم‌هایی مانند بازارهای انتشار کربن، یارانه‌های سلامت، یا پاداش‌های آموزشی، بر فرض واکنش‌پذیری عقلایی انسان به محرک‌ها بنا شده‌اند.

۲-۲-۱. مالیات، سوبسید، قیمت‌گذاری بهینه، تنظیم بازار

در مدل‌های نئوکلاسیک، مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان براساس انگیزه‌های اقتصادی تصمیم می‌گیرند. براین‌اساس، مالیات‌ها بر کالاهای با آثار جانبی منفی (مثل سیگار یا سوخت فسیلی) موجب کاهش مصرف آن‌ها می‌شود. همچنین، یارانه‌ها در بازارهای آموزش یا سلامت برای افزایش مشارکت یا حمایت از اقشار کم‌درآمد استفاده می‌شوند. در اقتصاد رفاه، نظریه قیمت‌گذاری پارتویی و تحلیل سیاست‌های اصلاحی (مثل مالیات) برای رسیدن به بهینه اجتماعی، برمبنای همین مدل‌ها توسعه یافته‌اند (Stiglitz, 2000; Pigou, 1920).

۲-۲-۲. طراحی مکانیسم‌های انگیزشی برای بازیگران اقتصادی

در طراحی مکانیسم‌ها، از نظریهٔ رفتار منفعت‌جویانه و عقلانی افراد بهره گرفته می‌شود تا ساختارهایی طراحی شوند که افراد با دنبال‌کردن منافع خود، به نتایج جمعی مطلوب برسند. برای‌نمونه، در طراحی مزایده‌ها، قراردادهای بیمه یا بازارهای انرژی، سیاست‌گذار باید طوری مشوق‌ها را تنظیم کند که با اطلاعات ناقص و اهداف متفاوت بازیگران، همچنان خروجی بهینه اجتماعی حاصل شود. با پذیرش اینکه افراد انگیزه مالی دارند و رفتارشان به ساختار انگیزشی پاسخ می‌دهد، می‌توان نهادهایی مانند بازار کربن را طراحی کرد. در این بازار، حق آلایندگی به شرکت‌ها فروخته می‌شود، و ازآنجاکه هر شرکت در پی کاهش هزینه است، سعی می‌کند میزان آلایندگی خود را کاهش دهد یا با شرکت‌های کارآمدتر وارد معامله شود. این سیاست، برخلاف رویکردهای دستوری، ازطریق منطق بازار و براساس رفتار منفعت‌جویانه، به نتیجه مطلوب منجر می‌شود (Tietenberg & Lewis, 2018).

۲-۲-۳. پیش‌بینی آثار سیاست‌ها بر رفتار فردی و جمعی

مدل انسان اقتصادی پیش‌بینی‌پذیری سیاست‌گذاری را افزایش می‌دهد، چراکه کنشگر عقلانی در پاسخ به تغییر پارامترهای محیطی، رفتاری منسجم و محاسبه‌پذیر نشان می‌دهد. برای‌مثال، اگر دولت مالیات سوخت را افزایش دهد، مصرف‌کننده درصورت انعطاف‌پذیری تقاضا، خودرو کم‌مصرف‌تری انتخاب می‌کند. این پیش‌بینی‌پذیری مبنای تحلیل هزینه-فایده، سنجش پیامدهای سیاستی و طراحی مسیرهای اصلاحی است. مدل انسان اقتصادی ابزار تحلیلی مهمی برای شناسایی پیامدهای ناخواسته سیاست‌ها فراهم می‌آورد. برای‌مثال، سیاست حمایت قیمتی از یک محصول ممکن است به کاهش انگیزه تولیدکنندگان دیگر، بازار سیاه یا وابستگی بلندمدت بینجامد. همین‌طور، یارانه مستقیم می‌تواند به کاهش انگیزه کار یا افزایش رفتار فرصت‌طلبانه منجر شود. هایک در تحلیل پیامدهای رفاه‌گرایی، ازهمین‌منظر به نقادی سیاست‌های دولت‌محور پرداخته است (Hayek, 1944).

۲-۲-۴. طراحی ساختارهای نهادی

نهادهای گوناگون اجتماعی را می‌توان با مفروض‌انگاری مدل انسان اقتصادی طراحی کرد. برای‌نمونه در حوزه آموزش، سیاست‌گذار می‌تواند براساس مدل انسان اقتصادی، با طراحی مشوق‌هایی مانند یارانه شهریه یا پاداش‌های عملکردی، رفتار دانش‌آموزان و مؤسسات را جهت دهد. در آموزش نیز، نظریه سرمایه انسانی بکر مبتنی‌بر سرمایه‌گذاری عقلانی برای بازده آینده است. در نظام سلامت نیز، ساختار بیمه‌ای که افراد را به انتخاب خدمات بهینه هدایت کند، نیازمند درک عمیق از رفتار منفعت‌جویانه است. برای‌مثال در تحلیل بیمه، فرض بر این است که افراد عقلانی به‌دنبال کاهش ریسک هستند. اما اطلاعات نامتقارن

موجب «انتخاب معکوس» یا «کژمنشی»[1] می‌شود، لذا طراح بیمه باید ساختار را طوری تنظیم کند که رفتار مخاطره‌آمیز را کاهش دهد (Rothschild & Stiglitz, 1976). سیاست‌های رفاه نیز به طراحی نهادهایی می‌پردازند که افراد با انگیزه‌های فردی، به نتایج جمعی برسند. حتی در سیاست نیز ساختارهای رأی‌گیری یا تخصیص منابع عمومی برپایه تحلیل عقلانیت طراحی می‌شوند (Besley & Ghatak, 2001).

۲-۲-۵. مدل پایه برای شبیه‌سازی‌های کلان

مدل‌های عامل‌مبنا، به‌ویژه در اقتصاد محاسباتی، از نسخه‌های ساده‌شده‌ای از انسان اقتصادی استفاده می‌کنند تا ازطریق تعامل چندین عامل، پویایی کلان اقتصاد را شبیه‌سازی کنند. این مدل‌ها به سیاست‌گذار اجازه می‌دهند رفتار جمعی پدیدارشونده[2] را درک کرده و پیش‌بینی کند. چنین مدل‌هایی اکنون از بازار مسکن تا شیوع بیماری‌ها، ابزار مرسوم نهادهای سیاست‌گذاری هستند (Tesfatsion & Judd, 2006).

۲-۲-۶. استفاده در مدل‌های رفتاری کامپیوتری برای تحلیل پویایی‌های اقتصادی و اجتماعی

در حوزه علوم شناختی، مدل‌هایی توسعه یافته‌اند که افراد را به‌عنوان عامل‌هایی با محدودیت‌های شناختی ولی معلوم شبیه‌سازی می‌کنند. برای‌مثال، در شبیه‌سازی رفتار مصرف در بازار، مهاجرت شهری، یا واکنش افراد به بحران‌ها (مانند قرنطینه)، مدل انسان اقتصادی نقطه شروع طراحی الگوهای شناختی-اجتماعی است (Epstein, 2006).

۲-۳. ظرفیت‌های آموزشی

یکی از مهم‌ترین کاربردهای انسان اقتصادی در آموزش اقتصاد، فراهم‌آوردن چهارچوبی ساده و روشن برای درک منطق تصمیم‌گیری‌های اقتصادی است. در این مدل، فرد

1. Moral Hazard.
2. emergent behavior.

تصمیم‌گیرنده موجودی عقلانی و محاسبه‌گر است که با هدف حداکثرسازی مطلوبیت یا سود خود، در شرایط محدودیت و با توجه به هزینه-فرصت‌ها عمل می‌کند. این چهارچوب، نقطه شروع آموزش نظریه انتخاب مصرف‌کننده، نظریه بنگاه، و بازارها در دوره‌های مقدماتی اقتصاد است (Varian, 2014). بسیاری از اقتصاددانان آموزش را از همین مدل آغاز می‌کنند تا دانشجو به زبان رسمی و محاسباتی علم اقتصاد مسلط شود. مدل انسان اقتصادی با فروضی مشخص و قابل کمی‌سازی (مانند عقلانیت ابزاری، ترجیحات پایدار، و دانش کامل) به دانشجویان امکان می‌دهد تا مفاهیم بنیادین علم اقتصاد را در قالب معادلات، نمودارها و تحلیل‌های دقیق فرابگیرند. به گفته لیونل رابینز، اقتصادْ مطالعهٔ تخصیص منابع محدود میان اهداف متعارض است، و مدل انسان اقتصادی در ساده‌ترین حالت این فرایند را به تصویر می‌کشد(Robbins, 1932) . این مدل، مبنای بسیاری از کتاب‌های درسی استاندارد در اقتصاد شده است. در آموزش رسمی علم اقتصاد، مدل انسان اقتصادی اولین مدلی است که به دانشجویان معرفی می‌شود. این مدل، چهارچوبی روشن و قابل‌فهم از مفاهیمی چون انتخاب، هزینه فرصت، محدودیت منابع، و بهینه‌سازی را فراهم می‌سازد. سادگی، انسجام و قابلیت تجسم این مدل باعث شده است که آموزش نظریه مصرف‌کننده، نظریه تولید، تعادل بازار، و تصمیم‌گیری تحت ریسک، همگی بر این مدل استوار باشد (Frank, 2016). درواقع، انسان اقتصادی در نقش زبان مشترک آموزش اقتصاد عمل می‌کند.

۲-۴. انسان اقتصادی به‌مثابه مبنایی برای تربیت فردی و توسعه اجتماعی

مدل انسان اقتصادی نه‌تنها مدلی تحلیلی برای توضیح رفتار، بلکه به‌نوعی، حامل یک جهان‌بینی خاص درباره انسان و جامعه مدرن است. براین‌اساس مدرن‌سازی و توسعه‌یافتگی به‌معنای تغییر فرد و جامعه به‌منظور تبدیل به انسان اقتصادی است. این

مدل، انسان را موجودی عقلانی، خودبنیاد، فردگرا و محاسبه‌گر تعریف می‌کند که به‌دنبال حداکثرسازی مطلوبیت شخصی است. در این تلقی، انسان به‌مثابه فاعلی منفرد که هدف و ابزار را از یکدیگر تفکیک می‌کند، تجسمی از عقلانیت مدرن و سکولار است. ازاین‌رو، مدل انسان اقتصادی را باید هم در نسبت با تاریخ اندیشه مدرن فهمید و هم در نسبت با تحولات آموزشی و فرهنگی آن. بنابراین، مدل انسان اقتصادی صرفاً یک ابزار تحلیلی برای توصیف رفتار در بازار نیست، بلکه در بسیاری از چهارچوب‌های آموزشی، سیاست‌گذاری و توسعه، به‌مثابه الگوی ایدئال انسان مدرن به‌کار گرفته شده است. این مدل، با تأکید بر عقلانیت، محاسبه‌گری، خوداتکایی و بهینه‌سازی، الگوی رفتاری خاصی را پیشنهاد می‌دهد که ازنظر بسیاری از نظریه‌پردازان توسعه، اگر در فرهنگ و نهادهای جامعه نهادینه شود، می‌تواند رشد اقتصادی، کارایی نهادی و پیشرفت اجتماعی را به‌همراه داشته باشد.

۲-۴-۱. انسان اقتصادی و نظریه‌های نوسازی

در نظریه‌های کلاسیک نوسازی، توسعه‌یافتگی نه‌فقط با شاخص‌های اقتصادی بلکه با تحول در شخصیت فردی و ذهنیت فرهنگی پیوند دارد. از دیدگاه پارسونز، جوامع سنتی باید شخصیت‌های عقلانی و آینده‌نگر پرورش دهند تا به‌سمت رشد حرکت کنند (Parsons, 1937). این شخصیت ایدئال، تا حد زیادی با ویژگی‌های انسان اقتصادی هم‌پوشانی دارد: توان برنامه‌ریزی، ترجیح تأخیر در لذت، مسئولیت‌پذیری فردی، و استقلال فکری. گری بکر در نظریه سرمایه انسانی تأکید می‌کند که آموزش و تربیت اقتصادی نه‌تنها بر درآمد فردی بلکه بر رشد اقتصادی کلان اثر دارد. در این نظریه، فردی که همچون انسان اقتصادی می‌اندیشد -یعنی سود و زیان بلندمدت را می‌سنجد، برای آینده سرمایه‌گذاری می‌کند، و از وقت و منابع خود بهره‌برداری بهینه دارد- می‌تواند به کنشگر توسعه تبدیل شود (Becker,

(1964. آموزش رسمی، ازاین‌منظر، فرآیندی برای شکل‌دهی به انسان عقلانی، کارآمد و مشارکت‌پذیر در نظام بازار است.

۲-۴-۲. انسان اقتصادی و سیاست‌گذاری نهادگرایانه برای توسعه

از منظر نهادگرایان جدید مانند داگلاس نورث، توسعه اقتصادی مستلزم نهادهایی است که رفتار عقلانی و محاسبه‌گر افراد را درجهت همکاری، تولید و نوآوری سوق دهند. نهادهایی که حقوق مالکیت را تضمین می‌کنند، مشوق‌های اقتصادی شفاف ارائه می‌دهند، و ریسک را کاهش می‌دهند، موجب تقویت رفتارهایی می‌شوند که با الگوی انسان اقتصادی هم‌خوانی دارد (North, 1990). در این چهارچوب، شکل‌دادن به فرهنگ اقتصادی -یعنی ترویج ارزش‌هایی چون تلاش فردی، بهره‌وری، آینده‌نگری، و مسئولیت شخصی- عنصری ضروری برای توسعه پایدار است.

۲-۴-۳. انسان اقتصادی و تربیت مدنی

در ادبیات مربوط به «آموزش شهروندی»، تأکید می‌شود که دانش‌آموزان باید با اصول تفکر اقتصادی، انتخاب بهینه، هزینه فرصت، و تحلیل پیامدهای تصمیمات آشنا شوند. هدف از این آموزش، تربیت شهروندانی عقلانی، مستقل، و مسئول در برابر منابع است (Walstad & Rebeck, 2001). این تربیت، نوعی اجتماعی‌سازی در قالب مدل انسان اقتصادی است، و در کشورهای توسعه‌یافته یکی از اجزای اصلی آموزش عمومی به‌شمار می‌رود.

۲-۴-۴. انسان اقتصادی و ارزش‌های جهانی توسعه

نهادهای بین‌المللی مانند بانک جهانی، OECD، و سازمان ملل در برنامه‌های توسعه خود، الگوهایی از «رفتار عقلانی اقتصادی» را به‌عنوان ارزش‌های جهانی ترویج کرده‌اند. در گزارش‌های توسعه انسانی (UNDP) یا توسعه جهانی (World Bank)، بر اهمیت توانمندسازی افراد برای انتخاب‌های سنجیده و خودمختارانه تأکید شده است. این الگوها، مستقیم یا غیرمستقیم، بر همان پیش‌فرض‌های مدل انسان اقتصادی تکیه دارند؛ یعنی اینکه

توسعه هنگامی ممکن است که افراد بتوانند براساس اطلاعات، انگیزه و برنامه‌ریزی، مسیر زندگی خود را هدایت کنند.

۲-۵. مبنای توسعه و پیشرفت دانش اقتصاد

یکی از مهم‌ترین ظرفیت‌های مدل انسان اقتصادی، نقش آن به‌عنوان «مدل پایه» برای توسعه رویکردهای بدیل اقتصاد متعارف است. بسیاری از نظریه‌های جدید در اقتصاد رفتاری، اقتصاد نهادی، یا اقتصاد تکاملی، دقیقاً با نقد یا اصلاح انسان اقتصادی شکل گرفته‌اند. به‌عبارت‌دیگر، این مدل حتی در محدودیت‌هایش نیز خلاقیت‌زا بوده و موجب شکل‌گیری نسل‌های جدیدتری از فهم اقتصادی شده است. انسان اقتصادی در این معنا نه‌فقط یک مدل رفتاری، بلکه یک «چهارچوب مقایسه‌ای» است که به ما امکان می‌دهد انحرافات، اصلاحات، و پیچیدگی‌های رفتاری را شناسایی و نظریه‌پردازی کنیم. حتی مدل‌های اخلاق‌محور یا روان‌شناختی نیز، اغلب با مقایسه خود با انسان اقتصادی، مشروعیت تحلیلی خود را تقویت کرده‌اند.

۲-۵-۱. ایجاد چهارچوب تحلیلی برای مقایسه با رفتارهای واقعی

یکی از کارکردهای مهم انسان اقتصادی، فراهم‌ساختن یک نقطه مرجع تحلیلی برای مقایسه با داده‌های واقعی است. با داشتن مدلی که فرض می‌کند افراد همیشه بهینه و خودمحور تصمیم می‌گیرند، پژوهشگر می‌تواند انحرافات رفتاری را شناسایی کند؛ برای‌مثال، رفتارهای هیجانی، خطاهای شناختی، نوع‌دوستی، یا انصاف‌گرایی. اقتصاد رفتاری از همین رویکرد برای بررسی «خطاهای سیستماتیک» استفاده می‌کند (Thaler & Sunstein, 2008; Kahneman, 2011). مدل انسان اقتصادی در این زمینه به‌مثابه «مدل ایدئال»[1] عمل می‌کند که رفتار واقعی در مقایسه با آن سنجیده می‌شود.

1. ideal-type.

۲-۵-۲. انسان اقتصادی به‌مثابه نقطه عزیمت رویکردهای رقیب

مدل انسان اقتصادی نه‌تنها بنیاد نظری اقتصاد نئوکلاسیک را شکل داده، بلکه به‌نحوی پارادایم مرجع[1] برای بسیاری از رویکردهای رقیب خود (هترودوکس) در علم اقتصاد نیز بوده است (رفیعی آتانی، ۱۴۰۲). واکنش این رویکردها، اغلب در قالب نقد، توسعه یا بازتعریف این مدل صورت گرفته و دقیقاً بر شکاف‌های هستی‌شناختی، روان‌شناختی، نهادی، یا اخلاقی آن متمرکز بوده است. در چهارچوب اقتصاد رفتاری،[2] به‌جای طرد کامل انسان اقتصادی، بسیاری از اقتصاددانان رفتاری مانند کانمن، تورسکی و تالر، مدل پایه را حفظ می‌کنند اما با افزودن سوگیری‌های شناختی، هیجانی و زمینه‌ای، آن را واقع‌گراتر می‌سازند. آن‌ها معتقدند انسان اقتصادی «خیلی خشک و ایدئال‌شده» است، اما به‌مثابه مدل پایه همچنان مفید باقی می‌ماند. در چهارچوب اقتصاد نهادگرایی،[3] اقتصاددانانی چون داگلاس نورث، ویلیامسون و کوز با پذیرفتن عقلانیت محاسبه‌گر، تلاش کردند نقش نهادها در هدایت رفتار انسان اقتصادی را وارد مدل کنند. این بدان معناست که خود انسان اقتصادی، در قالب نهادها و محدودیت‌های ساختاری بازتعریف می‌شود. اقتصاد تکاملی،[4] نیز رفتار عقلانی انسان اقتصادی را در درازمدت، نه ثابت بلکه متأثر از یادگیری، سازگاری و انتخاب طبیعی تلقی می‌کند. باز هم انسان اقتصادی در این رویکرد، مبنای مقایسه‌ای و تاریخی است.

انسان اقتصادی در اینجا هم بیشتر «نقطه شروع برای عبور» است، نه امری حذف‌شدنی. هرچند انسان اقتصادی اغلب به‌عنوان نماد محدودیت‌های اقتصاد متعارف معرفی می‌شود، اما باید اذعان کرد که همین محدودیت‌ها، به‌نحوی خلاقانه، زمینه‌ساز

1. reference paradigm.
2. Behavioral Economics.
3. Institutional Economics.
4. Evolutionary Economics.

پیدایش گفتمان‌های هترودوکس و تحول در انسان‌شناسی اقتصادی بوده‌اند. بنابراین، انسان اقتصادی به‌صورت پارادوکسیکال، هم سرچشمه بحران بوده و هم محرک نوآوری. زیرا برخلاف برخی برداشت‌ها، مدل انسان اقتصادی از آغاز به‌گونه‌ای طراحی شده بود که اصلاح‌پذیر باشد.

بسیاری از نظریه‌پردازان اقتصادی، ازجمله هربرت سایمون، آمارتیاسن، و داگلاس نورث، مدل عقلانی را نقطه عزیمت خود قرار داده و آن را درجهت واقع‌گراتر ساختن توسعه داده‌اند. سایمون مفهوم «عقلانیت محدود» را معرفی کرد تا نشان دهد که انسان در تصمیم‌گیری همواره بهینه عمل نمی‌کند، بلکه در محدوده شناختی و زمانی خاص عمل می‌کند (Simon, 1982). سن نیز با معرفی انسان اخلاقی، نشان داد که افراد نه‌فقط منفعت‌جو، بلکه اخلاق‌مدار، همدل، و عدالت‌محورند (Sen, 1977). بنابراین، انسان اقتصادی نه یک حقیقت مطلق، بلکه یک ابزار مفهومی است که قابلیت بازسازی و بسط دارد. برخلاف تصور رایج که انسان اقتصادی را مدلی صلب و بسته می‌پندارد، این مدل درواقع چهارچوبی باز است که درون خود ظرفیت بازتعریف دارد. نظریه انتخاب عقلانی در علوم سیاسی، نظریه بازی‌های تکاملی، و مدل‌های ترجیح میان‌فردی در اقتصاد رفاه، همگی نسخه‌هایی توسعه‌یافته از همین مدل هستند. این انعطاف‌پذیری، به مدل امکان داده است تا در برابر نقدها مقاومت کند، درونی‌سازی شود و به‌جای حذف، بازسازی گردد (Sen, 1987; Elster, 1986).

بنابراین، تحلیل ظرفیت‌های مدل انسان اقتصادی نشان داد که این مدل، علی‌رغم نقدهای گسترده‌ای که به آن وارد شده است، همچنان از جایگاهی محوری در سنت نظری و کاربردی علم اقتصاد برخوردار است. از منظر معرفتی، این مدل زمینه‌ساز عبور از اقتصاد اخلاقی سنتی به اقتصاد علمی مدرن بوده است؛ مدلی که ساده‌سازی رفتاری را به خدمت نظریه‌پردازی

علمی گرفت و امکان آزمون‌پذیری تجربی را فراهم ساخت. در بعد تحلیلی، انسان اقتصادی به نظریه‌های بازار، رفتار مصرف‌کننده، تعادل عمومی، و اقتصاد نهادی انسجام و ساختار بخشید و نقش چهارچوب مرجع را در توسعه مدل‌های رفتاری جدید ایفا کرد. در سطح کاربردی، مدل انسان اقتصادی نه‌فقط در سیاست‌گذاری اقتصادی، بلکه در تحلیل نظام‌های رفاه، بیمه، مالیات، و ساختارهای حکمرانی، ابزار مهمی برای طراحی و ارزیابی سیاست‌ها در اختیار قرار داده است. همچنین، در برنامه‌ریزی، شبیه‌سازی و تصمیم‌سازی در حوزه‌های مختلف، از بازار کار تا محیط زیست، به‌عنوان نقطه شروعی ضروری تلقی می‌شود. در سطح مفهومی و آموزشی، این مدل واجد نقشی هنجاری و مفصل‌بندی‌کننده است؛ نه‌تنها برای آموزش مفاهیم پایه علم اقتصاد، بلکه به‌عنوان چهارچوبی مقایسه‌ای برای نظریه‌های نوین رفتاری، اخلاقی و اجتماعی. افزون‌براین، انسان اقتصادی نه‌تنها حذف‌ناپذیر نیست، بلکه از درون خود ظرفیت بازتعریف و گشودگی به اصلاحات نظری را داراست. ازاین‌رو، برخورد تحلیلی با مدل انسان اقتصادی نه در نفی مطلق آن، بلکه در فهم ظرفیت‌های معرفتی، روشی، تحلیلی و نهادی آن نهفته است. این مدل، به‌مثابه «دستگاه مفهومی پایه» اقتصاد مدرن، همچنان واجد ارزش در نظریه‌پردازی، آموزش، و حتی نقد نظری است.

۳. محدودیت‌های مدل انسان اقتصادی

انسان اقتصادی با توجه به خصوصیاتی که برای او تعریف شده با محدودیت‌های چندگانه‌ای روبه‌روست:

۳-۱. محدودیت‌های نظری

انسان اقتصادی ازاین‌منظر با سه نوع محدودیت هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی روبه‌روست.

۳-۱-۱. محدودیت‌های هستی‌شناختی انسان اقتصادی

مدل انسان اقتصادی، نه‌تنها مدلی رفتاری برای تحلیل کنش‌های اقتصادی، بلکه تصویر خاصی از ماهیت انسان است. این تصویر، با مفروضات پنهان و آشکار، انسان را در نسبت با چهار حوزه بنیادین هستی -یعنی خدا، طبیعت، جامعه و خود- بازتعریف می‌کند. بسیاری از کاستی‌های این مدل، درواقع از همین بازتعریف تقلیل‌گرایانه نشئت می‌گیرند. نخست، حذف خدا و ساحت امر متعالی از اندیشه مدرن، موجب بریدن انسان از سرچشمه ارزش‌ها، معنا، و مرجعیت اخلاقی شد. در غیاب خدا، عقل خودبنیاد انسانی به تنها منبع تشخیص خیر و شر بدل گشت. این خودبسندگی، مبنای شکل‌گیری ایده عقلانیت کامل و خوداتکای انسان اقتصادی است؛ عقلانیتی که نه در برابر امر قدسی مسئول و نه به معنا یا حقیقتی بیرون از خود متعهد است (Taylor, 1989, pp. 3-5).

دوم، با حذف ماوراءطبیعت و تفسیر صرفاً مادی از هستی، طبیعت از هرگونه قداست یا ارزش ذاتی تهی شد و به ابزاری صرف برای ارضای خواسته‌های فردی تقلیل یافت. طبیعت در اندیشه اقتصادی مدرن، تنها به‌عنوان منبعی کمیاب برای تخصیص بهینه درنظر گرفته می‌شود، نه ساحتی دارای شأن یا رابطه وجودی با انسان. این نگاه، بستر توسعه عقلانیت ابزاری و تکنولوژیک را فراهم کرد (Heidegger, 1977). سوم، با گسست از جامعه به‌مثابه کل اخلاقی و تاریخی، فرد به تنها کنشگر معنادار تبدیل شد. روابط انسانی، از دوستی تا نهاد خانواده، از مسئولیت اجتماعی تا تعهد مدنی، همگی در قالب مبادله هزینه-فایده بازتعریف می‌شوند. نتیجه چنین نگاهی، تقویت فردگرایی حداکثری، بی‌اعتمادی نهادینه‌شده، و بحران سرمایه اجتماعی است (Macpherson, 1962, pp. 1-15). چهارم، در پی این سه گسست، انسان مدرن دچار نوعی فروکاست شدید در اهداف و غایات خود شد. حذف خدا، جامعه و طبیعت، به حذف اهداف غیرمادی و غیرشخصی انجامید. در

چنین تصویری، هرآنچه خارج از مطلوبیت فردی و مادی باشد، فاقد اعتبار نظری تلقی می‌شود. بدین‌ترتیب، منفعت‌طلبی خودبنیاد و محاسبه‌گرانه، تنها هدف قابل‌پذیرش انسان شد و این دقیقاً همان جوهر انسان اقتصادی است (Sen, 1977).

۳-۱-۲. محدودیت‌های معرفت شناختی و روش‌شناختی مدل انسان اقتصادی

مدل انسان اقتصادی، نماد شاخص روش‌شناسی ریاضی‌گرا و آکسیوماتیک در اقتصاد مدرن است؛ روشی که در آن تلاش می‌شود رفتار انسانی همچون یک سیستم بسته و انتزاعی با معادلات ریاضی مدل‌سازی شود. در این روش، صورت‌بندی دقیق و صوری مدل، مقدم بر تطابق با واقعیت قرار می‌گیرد. نخستین گام در این روش‌شناسی، ساده‌سازی آکسیوماتیک است (رفیعی آتانی، ۱۴۰۳ ب).

برای‌نمونه فروضی مانند فردگرایی، عقلانیت و اطلاعات کامل، منفعت‌طلبی، ترجیحات پیوسته و نیز تعادل عمومی در چهارچوب مکانیزم بازار، همگی برای ریاضی‌پذیرکردن رفتار انسان در نظریه‌هایی مانند تعادل عمومی (والراس و دبرو) طراحی شده‌اند (Debreu, 1959, pp. 1-4, 70-90). اما این فروض، به بهای کنارگذاشتن بسیاری از ابعاد واقعی انسانی و اجتماعی مانند نهادها، هنجارها، ترجیحات متغیر، عقلانیت‌های موقعیتی، و زمینه‌های فرهنگی طرح شده‌اند. میلتون فریدمن از این مدل‌ها دفاع کرده و استدلال می‌کند که این فروض‌می‌توانند غیرواقعی باشند، اگر پیش‌بینی‌هایشان درست باشد (Friedman, 1953). این دیدگاه سبب شد که نظریه‌پردازی اقتصادی به‌جای نزدیکی به واقعیت، به نوعی بازی صوری با مفاهیم ریاضی تبدیل شود (McCloskey, 1985, pp. 4-9). همچنین، با حذف متغیرهای کیفی و نهادی، اقتصاد مدرن از تحلیل تحولات تاریخی و فرهنگی ناتوان ماند؛ این همان انتقادی است که اقتصاددانانی چون هاجسون و نورث آن را با عنوان فراموشی تاریخ در اقتصاد طرح کرده‌اند (Hodgson, 2001).

در نقد روش‌شناختی مدل‌محوری در اقتصاد مدرن، ماری اس. مورگان (۲۰۱۲) نشان می‌دهد که مدل‌های اقتصادی از ابزارهای تحلیلی، به جهان‌های مصنوعی‌ای تبدیل شده‌اند که اقتصاددانان درون آن‌ها فکر می‌کنند، تحلیل می‌کنند و تصمیم‌سازی می‌نمایند. به اعتقاد او، اقتصاددانان بیش از آنکه به دنیای واقعی بنگرند، به «جهان درون مدل» می‌نگرند؛ گویی آنچه در مدل می‌گذرد، جایگزین واقعیات بیرونی شده است (ص ۳۶۴). این وضعیت با چند نقد بنیادی همراه است. نخست آن‌که مدل‌ها به‌تنهایی حامل معنا و دلالت بیرونی نیستند و تنها زمانی می‌توانند معرفت‌زا باشند که با روایت انسانی و تفسیرگرانه همراه شوند. در غیر این صورت، نتایج درونی آن‌ها نمی‌توانند معنایی در نسبت با واقعیت اجتماعی بیابند. دوم، انسجام درونی و زیبایی صوری مدل‌ها گاه با قدرت تبیینی آن‌ها اشتباه گرفته می‌شود. بسیاری از مدل‌هایی که در اقتصاد رایج‌اند، نه به‌دلیل تجربه‌پذیری، بلکه به‌دلیل انسجام ریاضی یا سهولت محاسباتی پذیرفته شده‌اند، حتی اگر پیوند آن‌ها با واقعیت بیرونی سست یا بی‌معنا باشد. سوم، بسیاری از مدل‌ها، به‌ویژه در حوزه‌هایی چون نظریه بازی یا اقتصاد کلان، به‌گونه‌ای بسته طراحی شده‌اند که قابلیت ارجاع تجربی روشنی ندارند. در چنین حالتی، مدل ممکن است درونی منسجم باشد اما اطلاعاتی معتبر درباره جهان واقعی فراهم نکند. این وضعیت را نتیجهٔ مفروضات غیرواقع‌گرایانه یا تفسیرهای تحمیلی است. درنهایت، مدل‌سازی به عادتی فکری برای اقتصاددانان تبدیل شده است، بی‌آنکه در مورد آنچه در این شیوهٔ تفکر به‌دست می‌آید یا از دست می‌رود، تأملی صورت گیرد. به‌بیان‌دیگر، تسلط بر مدل‌سازی اغلب بدون تربیت انتقادی نسبت به حدود، ضعف‌ها یا پیش‌فرض‌های آن آموزش داده می‌شود.

مجموع این نقدها نشان می‌دهد که ریاضی‌گرایی در اقتصاد، گرچه به انسجام صوری و قدرت انتزاعی می‌انجامد، اما بدون روایت، آزمون تجربی و آگاهی فلسفی، می‌تواند به

ساخت جهان‌هایی ذهنی و خودارجاع منتهی شود که پیوندی واقعی با پیچیدگی‌های اجتماعی و انسانی ندارند. شاید اوج این نقد از سوی تونی لاوسون (۲۰۱۳) مطرح شده باشد. وی بر آن است که اتکای بیش از حد به روش‌های ریاضی در منشأ اصلی ناکامی‌های رشتهٔ اقتصاد بوده است، حتی غلبه استفاده از روش‌های ریاضی در توضیح ناکامی‌های اقتصاد، بنیادی‌تر از هرگونه تعهد هنجاری دیگر و درنتیجه هر عامل دیگری است. زیرا آنچه در درجه اول اقتصاددانان را از تعامل با واقعیت‌های اجتماعی بازمی‌دارد، تعهد به نظام‌های خاص نیست، بلکه تعهد پیشینی به روش‌هایی است که ذاتاً با این نوع تعامل ناسازگارند.

۴. شکاف‌های پژوهشی

تحلیل سه‌لایه فلسفی نشان داد که مدل انسان اقتصادی، برخلاف ظاهر علمی، دقیق و بی‌طرف خود، بر مجموعه‌ای از فروض و بنیان‌های فلسفی خاصی استوار است که نه‌تنها با واقعیت‌های انسانی، اجتماعی و تاریخی ناسازگارند، بلکه در بسیاری از موارد، نتایجی غیرانسانی، غیراخلاقی و ناعادلانه به‌بار آورده‌اند.

الف) این مدل برپایه یک جهان‌بینی تقلیل‌گرا و غیرواقعی در چهار نسبت اساسی انسان بنا شده است: نسبت با خدا، طبیعت، جامعه و خود. در همه این نسبت‌ها، پیوندهای متعالی، اخلاقی و اجتماعی انسان نادیده گرفته شده‌اند.

ب) مدل انسان اقتصادی بر فرضی غیرواقعی از عقلانیت کامل استوار است؛ فرضی که از منظر روان‌شناسی و فلسفه ذهن، ساده‌انگارانه و ناکارآمد است.

ج) این مدل به‌طور نادرست، بر فردگرایی روش‌شناختی و معرفت‌شناختی تکیه دارد و ساختارهای فرهنگی، اجتماعی و نهادی را از مدل خود حذف می‌کند.

د) نهایتاً، بر فرضی غیرواقعی و غیراخلاقی از منفعت‌طلبی خودبنیاد استوار است که

رفتار انسانی را به محاسبه‌گری شخصی تقلیل داده و تعهدات اخلاقی، اجتماعی و معنوی را نادیده می‌گیرد.

درنتیجه، بازاندیشی در این بنیان‌ها و تلاش برای صورت‌بندی مدلی انسانی‌تر، اخلاقی‌تر و واقع‌گراتر از کنش اقتصادی، ضرورتی بنیادین برای آینده علم اقتصاد است.

۵. تلاش‌های مکاتب هترودوکس برای عبور از محدودیت‌های مدل انسان اقتصادی

مکاتب هترودوکس اقتصاد، در واکنش به کاستی‌ها و فروکاست‌های مدل انسان اقتصادی، هریک از منظری متفاوت اما مکمل، تلاش کرده‌اند تا تصویری کامل‌تر، اخلاقی‌تر و واقع‌گراتر از انسان و کنش اقتصادی ارائه دهند. برخلاف سنت نئوکلاسیک که بر عقلانیت کامل، منفعت‌طلبی فردی، و صورت‌بندی ریاضی‌محور مبتنی است، این مکاتب تلاش می‌کنند تا ابعاد نادیده‌گرفته‌شدهٔ انسان را -از احساسات و اخلاق تا نهاد و فرهنگ- به نظریه اقتصادی بازگردانند.

الف) اقتصاد رفتاری و روان‌شناسی اقتصادی: تصحیح فرض عقلانیت کامل

اقتصاد رفتاری، با اتکا به یافته‌های روان‌شناسی شناختی و علوم اعصاب، فرض عقلانیت کامل را به چالش کشیده و مدل «عقلانیت محدود» را جایگزین آن کرده است. هربرت سایمون (۱۹۵۵)، دنیل کانمن و آموس تورسکی (۱۹۷۹) و نهایتاً تالر و سانستین (۲۰۰۸) نشان داده‌اند که انسان‌ها در تصمیم‌گیری تحت‌تأثیر خطاهای سیستماتیک، سوگیری‌های شناختی، هیجانات، و محدودیت‌های پردازشی قرار دارند. اقتصاد رفتاری، بدین‌وسیله، انسان اقتصادی را از یک محاسبه‌گر مطلق به موجودی واقع‌گراتر، با توان شناختی محدود و شرایط متأثر از زمینه تبدیل کرده است.

ب) اقتصاد نهادگرای جدید و کلاسیک: بازگرداندن زمینه اجتماعی و تاریخی

اقتصاد نهادگرا (از تورستن وبلن تا داگلاس نورث) تلاش دارد تا نشان دهد که رفتار

اقتصادی تنها درون نهادها معنا دارد، نه در خلأ فردی. این مکاتب با تأکید بر نقش قواعد اجتماعی، سنت‌ها، نهادهای رسمی و غیررسمی، فرهنگ و حافظه تاریخی، فردگرایی روش‌شناختی را نقد کرده و آن را با رویکردی زمینه‌مند جایگزین کرده‌اند (North, 1990). انسان اقتصادی اینجا نه بازیگر مطلق، بلکه کنشگری است که در بستر نهادها و ساختارهای اجتماعی شکل می‌گیرد.

ج) اقتصاد بوم‌شناختی: بازگرداندن معنای اخلاقی و وجودی به طبیعت

اقتصاد بوم‌شناختی، با نقد نگاه ابزارگرایانه به طبیعت، تلاش دارد تا رابطه‌ای اخلاقی، بین‌نسلی، و پایدار میان انسان و محیط‌زیست برقرار کند. این مکتب، با تأکید بر محدودیت‌های زیست‌محیطی، بحران اقلیمی، و ارزش‌های درونی طبیعت، نگاه صرفاً محاسبه‌گر به منابع طبیعی را به چالش می‌کشد (Daly & Farley, 2004). انسان اقتصادی در این مکتب، مسئول، محدود و پاسخ‌گو در برابر آینده و جهان پیرامون است.

د) اقتصاد اخلاقی و اقتصاد انسانی: گشودن افق غایات فراتر از منفعت‌طلبی

یکی از اساسی‌ترین محدودیت‌های مدل انسان اقتصادی در اندیشه نئوکلاسیک، تقلیل غایات انسانی به حداکثرسازی منفعت فردی یا مطلوبیت مادی است. در این مدل، هرگونه هدف غیرفردی یا غیرمادی -اعم از اخلاق، عدالت، معنویت، نوع‌دوستی یا مسئولیت اجتماعی- فاقد اعتبار نظری تلقی می‌شود. این تقلیل‌گرایی نه‌تنها در تحلیل رفتارهای واقعی انسانی ناتوان است، بلکه در سطح اخلاقی نیز مشروعیت‌زدایی از تعهدات غیراقتصادی به‌همراه دارد. در واکنش به این محدودیت، سه رویکرد مهم در اقتصاد هترودوکس ظهور یافته‌اند: اقتصاد اخلاقی، اقتصاد انسانی و حتی اقتصاد فمنیستی.

اقتصاد اخلاقی، برخلاف اقتصاد نئوکلاسیک که ارزش‌ها را بیرون از حوزه تحلیل می‌داند، معتقد است که هیچ کنش اقتصادی‌ای از ارزش‌های اخلاقی جدا نیست.

اقتصاددانان اخلاقی مانند آمارتیا سن، آلبرت هیرشمن و مایکل سندل تلاش کرده‌اند نشان دهند که انتخاب‌های اقتصادی، اغلب بر پایه مفاهیمی چون انصاف، کرامت انسانی، وظیفه‌مداری و عدالت شکل می‌گیرند، نه‌صرفاً محاسبه سود فردی (Sen, 1977; Hirschman, 1984; Sandel, 2012). برای‌مثال، سن در نقد انسان اقتصادی برآن است که فردی که تنها به سود شخصی می‌اندیشد، نمی‌تواند حتی در ساده‌ترین روابط انسانی، مانند دوستی، اعتماد یا همدلی، مشارکت معناداری داشته باشد. اقتصاد اخلاقی تلاش می‌کند اهداف انسانی را از قید مصرف‌گرایی و خودخواهی خارج کرده و مفاهیم ارزش‌محور همچون خیر عمومی، عدالت بین‌نسلی، و مسئولیت مدنی را به مرکز تحلیل بازگرداند. ازاین‌منظر، کنشگر اقتصادی یک انسان اخلاقی و نه ماشین بهینه‌ساز مطلوبیت مادی فردی است.

اقتصاد انسانی فراتر از اقتصاد اخلاقی، به‌دنبال آن است که انسان را به‌مثابه موجودی چندبعدی، هدفمند، معنابخش و در ارتباط با هستی بازتعریف کند. این رویکرد، که ریشه در فلسفه‌های اگزیستانسیالیستی، ادیان، و سنت‌های عرفانی و نیز روان‌شناسی انسانی دارد، معتقد است که انسان نه‌تنها برای مطلوبیت و سود، بلکه برای تحقق خویشتن، مشارکت در اجتماع، تحقق معنا، خلاقیت، و حتی قربانی‌کردن خود برای آرمان‌ها عمل می‌کند (Lutz & Lux, 1979). اقتصاد انسانی تلاش می‌کند از دیدگاهی انسان‌محور و نه بازارمحور به پدیده‌های اقتصادی بنگرد. برای‌نمونه، در این مکتب، فقر تنها کمبود درآمد نیست، بلکه نشانه‌ای از محرومیت وجودی، عدم‌دسترسی به معنا، مشارکت و کرامت انسانی است. این دیدگاه به‌طور مستقیم از مدل توسعه انسانی سن–نوسباوم الهام می‌گیرد که بر «توانمندسازی

انسان» برای زندگی خوب[1] تأکید می‌کند (Nussbaum & Sen, 1993).

بنابراین، اقتصاد اخلاقی و اقتصاد انسانی، هریک از منظری متفاوت اما مکمل، در تلاش‌اند تا انحصار هدف در منفعت‌طلبی فردی را بشکنند. یکی با بازگرداندن اخلاق به نظریه اقتصادی، و دیگری با بازیابی معنویت، کرامت و چندبُعدی‌بودن انسان. هر دو جریان، بر این نکته اتفاق دارند که برای فهم کنش انسانی و طراحی سیاست‌های انسانی‌تر، باید افق اهداف انسانی را فراتر از منفعت شخصی گشود و اقتصاد را بار دیگر با اخلاق، معنا، و شأن انسانی آشتی داد. اقتصاد فمینیستی نیز با نقد نگاه مردانه، رقابتی و فردمحور نئوکلاسیک، بر اهمیت مراقبت، همدلی، همکاری و مسئولیت اخلاقی در روابط اقتصادی تأکید می‌کند. این مکتب تلاش دارد تا ارزش‌های غیراقتصادی (مانند عشق، تعهد، خانواده، و فرایندهای مراقبتی) را نیز به‌عنوان عوامل معتبر در تحلیل‌های اقتصادی وارد کند (Folbre, 1994). انسان اقتصادی دراین‌صورت، انسانی مرتبط با دیگران، دارای احساس مسئولیت، و دارای اهداف غیرفردی نیز هست.

مجموع این تلاش‌ها نشان می‌دهد که در هستهٔ نقدهای مکاتب هترودوکس، این واقعیت نهفته است که مدل کلاسیک انسان اقتصادی، تصویر ناقصی از انسان است. هر مکتب هترودوکس، بخشی از انسان فراموش‌شده در مدل نئوکلاسیک را بازمی‌گرداند: فرد، نهاد، اخلاق، طبیعت، یا هویت جمعی. درنتیجه، علم اقتصاد در قرن ۲۱، تنها درصورتی می‌تواند به علم انسان و جامعه بدل شود که این وجوه گمشده را بازیابد و مدل خود را براساس واقعیت‌های پیچیده انسانی بازسازی کند. بنابراین اگر الگوی انسان اقتصادیِ نئوکلاسیک با دیدگاه‌های هترودوکس جایگزین شود، پیامدهای عمیق و گسترده‌ای در سطح

1. capabilities approach.

سیاست‌گذاری اقتصادی، اجتماعی، زیست‌محیطی و توسعه‌ای به‌دنبال خواهد داشت. این تغییر نه‌فقط در ابزارها، بلکه در جهت‌گیری‌های کلان سیاستی نیز تحول ایجاد می‌کند.

نخست، در اقتصاد رفتاری، سیاست‌گذاری باید نه برای کنشگر بهینه‌ساز، بلکه برای انسان واقعی طراحی شود. سیاست‌هایی مانند هدایت رفتاری،[1] ساده‌سازی تصمیمات، اصلاح چهارچوب ارائه اطلاعات و طراحی محیط انتخاب، همگی به‌جای فرض عقلانیت کامل، بر عقلانیت محدود بنا شده‌اند. دوم، اقتصاد نهادگرا تأکید دارد که بدون اصلاح نهادهای رسمی و غیررسمی، رفتار اقتصادی قابل‌هدایت نیست. در این رویکرد، سیاست‌گذاری به‌جای کنترل مستقیم قیمت‌ها، به اصلاح قواعد بازی، ساختارهای انگیزشی، و اعتماد نهادی می‌پردازد. سوم، در اقتصاد انسانی و اخلاقی، هدف سیاست‌گذاری تنها رشد درآمد یا افزایش مصرف نیست، بلکه کیفیت زندگی، کرامت انسانی، و عدالت اجتماعی است. شاخص‌های توسعه انسانی، رضایت ذهنی، مشارکت اجتماعی و آزادی واقعی، جایگزین تمرکز صرف بر GDP می‌شوند. چهارم، در اقتصاد فمینیستی، عدالت جنسیتی، مراقبت از اقشار آسیب‌پذیر، و به‌رسمیت‌شناختن کارهای بی‌دستمزد و اقتصادی‌نشده (مانند اقتصاد خانواده)، مبنای سیاست‌گذاری اجتماعی قرار می‌گیرند. و پنجم، در اقتصاد بوم‌شناختی، سیاست‌ها باید براساس ظرفیت‌های زیستی سیاره، عدالت بین‌نسلی، و پایداری محیطی تنظیم شوند، نه‌صرفاً افزایش تولید و مصرف. مالیات‌های زیست‌محیطی، تنظیم‌گری منابع، و سرمایه‌گذاری در انرژی‌های تجدیدپذیر بخشی از این سیاست‌ها هستند. درمجموع، سیاست‌گذاری در چهارچوب مکاتب هترودوکس، به‌جای فرض کنشگر اقتصادی خودمحور و همه‌چیزدان، با انسانی واقعی، اجتماعی، اخلاقی و تاریخی مواجه است. در این رویکرد، سیاست‌گذار نه‌صرفاً تنظیم‌کننده قیمت‌ها، بلکه معمار نهادها، نگهبان عدالت، و تسهیل‌گر توانمندی انسانی است.

1. nudge.

۶. فرانظریه، راهبردی سازنده، پیش‌روی انسان اقتصادی و دانش اقتصاد

در جهان امروز که نظریه‌های اقتصادی تأثیر مستقیمی بر سرنوشت انسان، نظام‌های سیاسی و نابرابری‌های جهانی دارند، بازاندیشی در مبانی و افق‌های این نظریه‌ها نه‌تنها ممکن، بلکه ضروری است. علم اقتصاد مدرن با محوریت انسان اقتصادی متعارف، کوشیده است با تکیه بر مدل‌های عقلانیت ابزاری و انگیزه‌های خودخواهانه، نظمی نظری برای رفتارهای اقتصادی ارائه کند. این مدل با تأکید بر حداکثرسازی مطلوبیت، ساده‌سازی ریاضی و پیش‌فرض‌های انتزاعی نظیر رقابت کامل و اطلاعات کامل، بی‌تردید در زمینه‌هایی همچون سیاست‌گذاری، تخصیص منابع، و تحلیل بازار موفق بوده است. اما محدودیت‌های این نگرش ازجمله ناتوانی در تحلیل رفتارهای اخلاق‌محور و کنش‌های مشارکتی گرفته تا نادیده‌گرفتن ابعاد نهادی، تاریخی، زیست‌محیطی و معنوی انسان نیز به‌تدریج آشکار شده‌اند.

در واکنش به این کاستی‌ها، مکاتب اقتصادی هترودوکس -مانند اقتصاد رفتاری، اخلاقی و نهادی- پدید آمدند تا با عبور از چهارچوب‌های سخت‌گیرانه اقتصاد نئوکلاسیک، افق‌های تازه‌ای در تحلیل اقتصادی بگشایند. این مکاتب هریک به‌گونه‌ای تلاش کرده‌اند تا وجهی مغفول از کنش اقتصادی را آشکار سازند. اقتصاد رفتای برمبنای تئوری‌های روان‌شناختی با نشان‌دادن نقش خطاهای شناختی و تأثیرات روانی در تصمیم‌گیری فرض عقلانیت کامل ملحوظ در مدل انسان اقتصادی را نقض کرد. این تغییر رویکرد در چهارچوب اقتصاد رفتاری یک نتیجه روشی مهم را نیز در پی‌داشت که روش‌های تجربی و آزمایشگاهی توضیح واقع‌بینانه‌تری از کنش اقتصادی ارائه می‌کنند. نهادگرایی در اقتصاد با نشان‌دادن اثر ساختارهای اجتماعی، فرهنگی، تاریخی نشان داد که فرض فردگرایی در مدل انسان اقتصادی غیرواقعی است. برهمین‌اساس روش‌های تفسیری و تفهمی و درنتیجه کمی نیز در

پژوهش‌های اقتصادی به رسمیت شناخته شدند. اقتصادهای اخلاق‌گرا و انسان‌گرا نشان دادند که انسان در اقتصاد، اهداف دیگری غیر از منفعت‌طلبی دارد. درعین‌حال، خود این مکاتب نیز به‌دلیل عدم انسجام معرفتی، ناتوانی در صورت‌بندی نظریه‌های جامع و نبود پشتوانه فلسفی مشترک، نتوانسته‌اند به نظریه‌ای بدیل و جهان‌شمول برای اقتصاد متعارف بدل شوند.

در چنین شرایطی، راهبردی اصیل و نجات‌بخش برای آیندهٔ نظریه‌پردازی اقتصادی، اتخاذ یک رویکرد «فرانظریه‌ای» است؛ رویکردی که نه در مرزهای یک مکتب خاص محدود می‌ماند و نه به حذف سنت نظری پیشین می‌انجامد، بلکه می‌کوشد با تحلیل لایه‌های معرفتی و روش‌شناختی نظریه‌ها، امکان ترکیب، تعالی و بازسازی آن‌ها را فراهم آورد. فرانظریه نه‌تنها به ما امکان فهم ریشه‌های مشترک و تفاوت‌های بنیادین میان نظریه‌ها را می‌دهد، بلکه ابزار تولید نظریه‌ای جدید را در اختیارمان قرار می‌دهد که از بطن واقعیت‌های متکثر و بحران‌های زیستهٔ انسان امروز برمی‌خیزد.

در این چهارچوب، یک مکتب فکری جامع و کامل اقتصادی نظیر اقتصاد اسلامی تنها زمانی می‌تواند داعیهٔ جامعیت، واقع‌نگری، و اثرگذاری جهانی داشته باشد که خود را نه در مقام یک نظریه فرهنگی یا هویتی، بلکه در مقام یک نظریه معرفتی-تمدنی بازتعریف کند.

نتایج پژوهش‌های قبلی نگارنده نشان داده است (رفیعی آتانی،۱۳۹۴) که اولاً ملاک تمایز دانش اقتصاد از سایر دانش‌ها موضوع آن است؛ ثانیاً موضوع دانش اقتصاد، کنش انسان اقتصادی است؛ و ثالثاً در حصری -که منشأ آن توانایی توضیح و جایابی همهٔ رویکردهای اساسی اقتصاد اسلامی است- ملاک‌های اسلامیت هر دانش ازجمله اقتصاد را در چهارگانهٔ اسلامیت موضوع، اسلامیت نظریه‌پرداز، اسلامیت غایت و اسلامیت منابع و روش شناخت یافته است و با نقد رویکردهای مختلف نشان داده است که دربارهٔ ملاک اسلامیت دانش اقتصاد، منبع و روش نظریه‌پردازی برای هویت‌بخشی به دانش اقتصاد

اسلامی ملاک واقعی‌تری است. برای اثبات این منظور علاوه‌بر استدلال‌های منطقی به مجموعه‌ای از آثار مکتوب در قلمرو اقتصاد اسلامی ارجاع داده شده است.

بنابراین، همان‌گونه که ملاک تمییز علم اقتصاد از سایر علوم، موضوع آن و نه روش آن است، ملاک تمایز اقتصاد اسلامی از سایر رویکردهای دانش اقتصاد، روش آن، و نه موضوع آن است. براین‌اساس موضوع اقتصاد اسلامی نیز همان موضوع دانش عام اقتصاد -یعنی انسان اقتصادی مطلق و نه انسان اقتصادی مسلمان- است و تفاوت اقتصاد اسلامی و غیراسلامی در این است که نحوه تلقی منابع معتبر شناخت در فلسفه اسلامی با منابع شناخت در فلسفهٔ غربی درمورد آن و درنتیجه نظریه‌ها، مدل‌ها و سیاست‌گذاری بر مدار آن متفاوت است. براین‌اساس مبانی و معارف اسلامی در این زمینه باید به سؤال‌های ذیل پاسخ دهد:

ـ نحوهٔ وجود خدا و جهان چگونه است؟

ـ نحوهٔ هستی انسان چگونه است؟

ـ نحوهٔ وجود فرد و جامعه چگونه است؟

ـ ماهیت و واقعیت منابع و ابزار شناختی انسان برای تصمیم‌گیری چگونه است؟

ـ نظریه جامع عقلانیت (نظام جامع فرایند تصمیم‌گیری) اقتصادی چگونه است؟

به‌صورت طبیعی چنین نظریه‌ای بر منابع معرفتی‌ای استوار خواهد شد که ازیک‌سو ریشه در مبانی اسلامی دارد و ازسوی‌دیگر، توان گفت‌وگو با خرد مدرن و دستاوردهای علمی معاصر را دارا هستند. به‌نظر می‌رسد اگر موضوع اقتصاد -یعنی مطلق انسان اقتصادی و نه انسان اقتصادی مسلمان- در چهارچوب منابع چهارگانه شناخت در مبانی اسلامی یعنی عقل، وحی، شهود و تجربه به‌صورت روشمند، یکپارچه، و پویا فهم شوند، می‌توانند زیربنای یک نظریهٔ اقتصادی نوین باشند که به‌جای تقلیل انسان به عامل خودمحور سودجو، او را به‌مثابه موجودی چندساحتی، اخلاق‌مدار، مسئول و معناجو درنظر می‌گیرد.

عقل به‌عنوان نیروی فهم و استدلال، بنیان تحلیل نظری، تعمیم مفاهیم و کشف نظم در پدیده‌ها را برعهده دارد. وحی، به‌عنوان عقل متعالی به‌مثابه منبع شناخت و هدایت نهایی، افق‌های ارزشی، اهداف کلان و مقاصد شریعت را روشن می‌سازد. شهود، ساحتی از شناخت حضوری و درونی است که می‌تواند در تشخیص خیر، و درک حقایق نقش‌آفرین باشد. و تجربه، به‌عنوان منبع آزمون و مشاهده، امکان ارتباط با واقعیات عینی و آزمون‌پذیری نظریه را فراهم می‌سازد. این چهار منبع، در صورتی که در نسبت با یکدیگر تفسیر شوند و به‌صورت نظام‌مند در فرآیند نظریه‌سازی به‌کار روند، می‌توانند بنیان نظریه‌ای را پی‌ریزی کنند که هم از سطح توصیف و پیش‌بینی فراتر رود و هم در سطح تجویز، به‌سوی عدالت، کرامت، و تعالی انسانی گام بردارد.

چنین نظریه‌ای، باید تصویری نو از «انسان اقتصادی» ارائه دهد؛ انسانی که صرفاً یک مصرف‌کننده یا تولیدکنندهٔ مادی نیست، بلکه موجودی اخلاق‌مدار، معطوف به معنا، درگیر در مناسبات فرهنگی و در جست‌وجوی رشد و کمال است. این انسان، نه‌فقط به‌دنبال حداکثرسازی مطلوبیت فردی، بلکه به‌دنبال تحقق کمال فردی، مصالح اجتماعی، تعادل در طبیعت و تکامل اخلاقی است. در چنین نظریه‌ای، مفاهیم بنیادینی همچون رفاه، توسعه، عدالت، کار، سرمایه، و بازار باید بازتعریف شوند؛ به‌گونه‌ای که ضمن حفظ کارایی و واقع‌نگری، با مقاصد غایی انسان در چهارچوبی توحیدی هم‌راستا باشند.

نکتهٔ مهم دیگر آن است که نظریهٔ موردنظر، درصورتی می‌تواند ادعای جهان‌شمولی داشته باشد که از مرزهای امت اسلامی فراتر رود و انسان را نه به‌عنوان یک مسلمان خاص، بلکه به‌عنوان نوع انسانی -با همهٔ تنوع‌های فرهنگی، اعتقادی و اجتماعی‌اش- مخاطب قرار دهد. تنها در چنین صورتی، اقتصاد اسلامی می‌تواند از یک الگوی درون‌فرهنگی یا ایدئولوژیک، به یک نظریهٔ تمدنی در تراز جهانی تبدیل شود؛ نظریه‌ای که توان پاسخ‌گویی

به بحران‌های جهانی -نظیر فقر، نابرابری، فروپاشی محیط زیست، و بحران معنویت- را داشته باشد. درنهایت، می‌توان گفت که مسیر دستیابی به یک نظریهٔ اقتصادی جامع با ریشه‌های اسلامی، مسیری صرفاً فقهی یا فرهنگی نیست، بلکه مسیری فرانظریه‌ای، معرفت‌شناختی، فلسفی و تمدنی است. این مسیر نیازمند بازاندیشی بنیادین در انسان‌شناسی، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی و غایت‌شناسی علم اقتصاد است. تنها در این صورت است که اقتصاد اسلامی نه‌فقط بدیلی فرهنگی برای اقتصاد غربی، بلکه نظریه‌ای جهانی برای انسان معاصر خواهد بود.

۷. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

تحلیل جامع ظرفیت‌ها و محدودیت‌های مدل انسان اقتصادی در این مقاله نشان داد که این مدل، علی‌رغم نقش برجسته‌اش در بنیان‌گذاری اقتصاد مدرن، واجد فروضی تقلیل‌گرایانه و نامتوازن درباره ماهیت انسان است. انسان در این چهارچوب، موجودی عقلانی، خودبنیاد، محاسبه‌گر و هدف‌مند در جهت منفعت شخصی فرض می‌شود؛ مدلی که با ساده‌سازی پیچیدگی رفتار انسانی، امکان نظریه‌پردازی علمی، تحلیل ریاضی و طراحی سیاست‌گذاری را فراهم ساخت. بااین‌حال، همین ساده‌سازی در بلندمدت به حذف ابعاد بنیادین انسان در نسبت با خدا، طبیعت، جامعه و خویشتن انجامید و بحران‌هایی معرفتی، اخلاقی، اجتماعی و زیست‌محیطی را در پی داشت.

در پاسخ به این بحران‌ها، مکاتب هترودوکس اقتصادی ظهور یافتند که هریک تلاش کردند بعدی فراموش‌شده از انسان را به نظریه اقتصادی بازگردانند: اقتصاد رفتاری با تمرکز بر خطاهای شناختی و عقلانیت محدود، اقتصاد نهادگرا با تکیه‌بر زمینه‌های نهادی و تاریخی، اقتصاد فمینیستی با بازشناسی نقش عواطف، مراقبت و عدالت جنسیتی، اقتصاد

بوم‌شناختی با توجه به رابطه اخلاقی انسان و طبیعت، و اقتصاد اخلاقی و انسانی با تأکید بر کرامت، معنا، مسئولیت‌پذیری و تعالی. با وجود این دستاوردها، هیچ‌یک از این مکاتب به تنهایی موفق به ساخت نظریه‌ای جامع و بدیل نشده‌اند، چراکه هرکدام بخشی از حقیقت انسان را بازتاب داده و از انسجام نظری، معرفتی و تمدنی کافی برخوردار نبوده‌اند.

در چنین شرایطی، رویکرد فرانظریه‌ای به‌مثابه راهبردی فراگیر و ترکیبی، امکان برون‌رفت از بن‌بست‌های نظری و عبور از شکاف‌های معرفتی موجود را فراهم می‌آورد. فرانظریه نه در نفی کامل سنت نئوکلاسیک توقف می‌کند، و نه در وفاداری یک‌سویه به یک مکتب هترودوکس؛ بلکه می‌کوشد ازطریق تحلیل لایه‌های هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی مکاتب مختلف، افق جدیدی برای تلفیق نظری و بازسازی معرفتی بگشاید. این رویکرد، با فهم نقاط قوت و ضعف نظریه‌های موجود، ظرفیت تولید مدلی پیچیده‌تر، انسانی‌تر و چندساحتی از انسان اقتصادی را ایجاد می‌کند.

مقاله حاضر، با الهام از این رویکرد، نشان داد که بازتعریف انسان اقتصادی تنها در سایه تلفیق منابع متکثر شناخت -عقل، وحی، شهود و تجربه- امکان‌پذیر است؛ منابعی که در سنت اسلامی به‌شکلی منسجم و فلسفی پردازش شده‌اند. چنین نظریه‌ای، برخلاف مدل‌های انتزاعی و صوری نئوکلاسیکی، بر غایت‌مندی انسان، اخلاق‌مداری، معنابخشی، مسئولیت بین‌نسلی و مشارکت در خیر جمعی، رشد، رفاه، عدالت، بازار و توسعه نه‌تنها برپایه کارایی اقتصادی، بلکه براساس تعالی انسانی، عدالت اجتماعی و پایداری زیست‌محیطی بازتعریف می‌شوند. درنهایت، آینده علم اقتصاد به توانایی آن در بازیابی انسانِ چندبُعدی و بازاندیشی در نسبت خود با هستی، ارزش و حقیقت بستگی دارد. نظریه جدید انسان اقتصادی، اگر در چهارچوبی فرانظریه‌ای و مبتنی بر منابع معرفتی عمیق صورت‌بندی شود، می‌تواند الگویی برای اقتصادِ واقع‌بین، اخلاق‌محور، انسانی و تمدن‌ساز فراهم آورد؛ الگویی که در برابر بحران‌های معاصر نه‌تنها تحلیل‌گر، بلکه راهگشا و معناآفرین خواهد بود.

کتابنامه

۱. رفیعی آتانی، عطاءالله. (۱۴۰۲). مدل مفهومی «انسان اقتصادی» در چارچوب اقتصاد متعارف و دلالت‌های آن برای رویکردهای رقیب. **فصلنامه تحقیقات بنیادین علوم انسانی** ۹(۴)، ۱۷۰-۱۳۵.

۲. ـــــــــــــ. (۱۴۰۳ الف). ماهیت و محدودیت‌های به‌کارگیری نظریه انتخاب عقلایی در تبیین امور غیراقتصادی. **فصلنامه معرفت اقتصاد اسلامی** (۳)، ۱۸۶-۲۱۰.

۳. ـــــــــــــ. (۱۴۰۳ ب). ظرفیت‌ها و محدودیت‌های روش‌شناختی انسان اقتصادی متعارف و افق‌های آینده. **تحقیقات بنیادین علوم انسانی** (۳۶)، ۹۳-۱۳۳.

۴. ـــــــــــــ. (۱۳۹۴). تناسب «موضوع» و «روش» (رهیافتی فلسفی برای اقتصاد اسلامی). **نظریه‌های کاربردی اقتصاد دانشگاه تبریز** ۲ (۴).

5. Arrow, K. J. (1951). **Social Choice and Individual Values**. New York: Wiley.

6. Becker, G. S. (1964). **Human Capital: A Theoretical and Empirical Analysis**. University of Chicago Press.

7. Besley, T., & Ghatak, M. (2001). Public Goods and Economic Development. **World Bank Economic Review**, 15(1), 63-84.

8. Coleman, J. S. (1990). **Foundations of Social Theory**. Cambridge: Harvard University Press.

9. Daly, H. E., & Farley, J. (2004). **Ecological Economics: Principles and Applications**. Island Press.

10. Debreu, G. (1959). **Theory of Value: An Axiomatic Analysis of Economic Equilibrium**. New Haven: Yale University Press.

11. Elster, J. (1986). **Rational Choice**. Oxford: Basil Blackwell.

12. Epstein, J. M. (2006). **Generative Social Science: Studies in Agent-Based Computational Modeling**. Princeton University Press.

13. Folbre, N. (1994). **Who Pays for the Kids? Gender and the Structures of Constraint**. Routledge.

14. Frank, R. H. (2016). **Microeconomics and Behavior**. McGraw-Hill Education.

15. Friedman, M. (1953). **Essays in Positive Economics**. Chicago: University of Chicago Press.

16. Hayek, F. A. (1944). **The Road to Serfdom**. University of Chicago Press.

17. Heidegger, Martin. (1977). **The Question Concerning Technology and Other Essays**. Translated by William Lovitt. New York: Harper and Row. (pp. 3-20)

18. Hirschman, A. O. (1984). **Against Parsimony: Three Easy Ways of Complicating Some Categories of Economic Discourse**. **American Economic Review**, 74(2), 89-96.

19. Hodgson, Geoffrey M. (2001). **How Economics Forgot History: The Problem of Historical Specificity in Social Science**. London and New York: Routledge. (pp. 10-12; 175-180)

20. Kahneman, D. (2011). **Thinking, Fast and Slow**. Farrar, Straus and Giroux.

21. Kahneman, D., & Tversky, A. (1979). Prospect Theory: An Analysis of Decision under Risk. **Econometrica**, 47(2), 263-291

22. Lawson, T. (2013). **Mathematical modelling and ideology in the economics academy: Competing explanations of the failings of the modern discipline?** Economic Thought, 2(2), 3-24.

23. Lutz, M. A., & Lux, K. (1979). **Humanistic Economics: The New Challenge**. New York: Bootstrap Press.

24. Macpherson, C. B. (1962). **The Political Theory of Possessive Individualism: Hobbes to Locke**. Oxford: Oxford University Press. (pp. 1-15)

25. McCloskey, Deirdre N. (1985). **The Rhetoric of Economics**. Madison: University of Wisconsin Press. (pp. 4-9; 22-30)

26. Morgan, M. S. (1990). **The History of Econometric Ideas**. Cambridge: Cambridge University Press.

27. Morgan, M. S. (2012). **The world in the model: How economists work and think**. Cambridge University Press.

28. North, D. C. (1990). **Institutions, Institutional Change and Economic Performance**. Cambridge University Press.

29. Nussbaum, M., & Sen, A. (Eds.). (1993). **The Quality of Life**. Oxford University Press.

30. Parsons, T. (1937). **The Structure of Social Action**. McGraw-Hill.

31. Pigou, A. C. (1920). **The Economics of Welfare**. Macmillan.

32. Popper, K. (1959). **The Logic of Scientific Discovery**. London: Hutchinson.

33. Redman, D. A. (1997). **The Rise of Political Economy as a Science: Methodology and the Classical Economists**. Cambridge, MA: MIT Press.

34. Robbins, L. (1932). **An Essay on the Nature and Significance of Economic Science**. London: Macmillan.

35. Rothschild, M., & Stiglitz, J. E. (1976). Equilibrium in Competitive Insurance Markets. **Quarterly Journal of Economics**, 90(4), 629-649.

36. Sandel, M. J. (2012). **What Money Can't Buy: The Moral Limits of Markets**. Farrar, Straus and Giroux.

37. Sen, A. (1977). **Rational Fools: A Critique of the Behavioral Foundations of Economic Theory**. **Philosophy and Public Affairs**, 6(4), 317-344.

38. Sen, A. (1987). **On Ethics and Economics**. Blackwell.

39. Simon, H. A. (1955). **A Behavioral Model of Rational Choice**. Quarterly Journal of Economics, 69(1), 99-118

40. Simon, H. A. (1982). **Models of Man**. Wiley.

41. Stiglitz, J. E. (2000). **Economics of the Public Sector** (3rd ed.). W.W. Norton.

42. Taylor, Charles. (1989). **Sources of the Self: The Making of the Modern Identity**. Cambridge, MA: Harvard University Press. (pp. 3-5)

43. Tesfatsion, L., & Judd, K. L. (2006). **Handbook of Computational Economics: Agent-Based Computational** *Economics*. Elsevier.

44. Thaler, R. H., & Sunstein, C. R. (2008). **Nudge: Improving Decisions About Health**, *Wealth, and Happiness*. Yale University Press

45. Tietenberg, T., & Lewis, L. (2018). **Environmental and Natural Resource Economics** (11th ed.). Routledge.

46. Varian, Hal R. (1992). **Microeconomic analysis**. 3rd ed. New York: Norton.

47. Varian, H. R. (2014). I*ntermediate Microeconomics*: **A Modern Approach** (Ninth International Student ed.). New York: W.W. Norton & Company.

48. UNDP. (2020). **Human Development Report**. United Nations Development Programme.

49. Walstad, W. B., & Rebeck, K. (2001). **Economic Education in the Schools**: *What Research Says*. National Council on Economic Education.

50. Weber, Max (1904). "Objectivity in Social Science and Social Policy," in The Methodology of the Social Sciences, trans. Edward A. Shils & Henry A. Finch, New York: Free Press, 1949.

51. World Bank. (2023). **World Development Report**.